

سیمای دولتمردان در آینه‌ی آثار عبید

دکتر احمد ذاکری^۱

دکتر خلیل فائزی^۲



تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۱

تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۲

چکیده

تشکیل دولت عالی‌ترین مرحله‌ی تکامل جامعه‌ی پویاست و آن مهم‌ترین و پیچیده‌ترین نهادی است که بر اثر رشد هماهنگ دیگر نهادها و سازمان‌های اجتماعی شکل می‌گیرد و به عنوان نهاد برتر مسئولیت دشوار هماهنگ سازی کلیه‌ی آنها را عهده‌دار می‌شود.

این نهاد مهم اجتماعی در عصر عبید یعنی سده‌ی هشتم هجری که قرن ریا، ستم و قرن زرزور بوده، چنان بی‌ثبات گشته که در آن هر روز یک سلطان و یک آیین و یک دستور حاکم بوده است. بنابراین در آن روزگار آشفته از تهاجم و چپاولگری مغولان و اعمال ناروای حکام و امرای محلی، عبید به عنوان یک مصلح اجتماعی آگاه و دردمند، باریک بینانه و نازک گویانه با شهامت و مهارت، تازیانه‌ی انتقادش را در قالب طنز برپیکر نهاد حکومتی عصر که جاهل، ستمگر، مدیحه پسند، چاپلوس پرور، باج گیر، رشوه ستان و گرفتار انحرافات اخلاقی بوده، فرود آورده است.

از این رو، در این مقاله سعی بر این است که آن چه را که از نهاد حکومتی حاکم بر روزگار وی و آسیب‌های اجتماعی آن در آینه‌ی آثار پرچم دار طنز بر ما تابانده شده، بر طالبان علم و دانش و دوستداران مشتاق ایران زمین عرضه کنیم تا غبار از چهره‌ی حقیقی لطیفه پرداز هوشمند زدوده شود و ابتکار شیرین اما تند و گزنده اش چراغ راه آیندگان باشد.

واژه‌های کلیدی: دولتمردان، عبید، امرا و سلاطین، وزرا، حاجبان، قاضیان

۱- عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی کرج، ایران.

۲- عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور ارومیه، ایران. faezikhalil@yahoo.com

مقدمه

جامعه بدون دولت در عمل فاقد نیرو و قدرت لازم برای حفظ نظم و برقراری انضباط اجتماعی و همچنین اداره‌ی امور مختلف آن است و به نوعی در آن جامعه هر نوع مصیبت و بدعتی ممکن است دامن افراد را فراگیرد و اجتماع را به ابتذال و تباهی کشد.

برابر پژوهش‌های به عمل آمده «حکومت‌های ایرانی به طور عموم فردی، مطلقه، استبدادی و خود محور بوده‌اند و این امر تمامی قدرت‌های حاکمی را در بر می‌گیرد که از ایران و انیرانی در تمامی ادوار عمر مردم ایران بر کشور فرمان رانده‌اند» (شعبانی، ۱۳۷۱: ۱۴۲)

عصر عبید نیز، نه تنها از این قاعده مستثنی نیست بلکه مصداق بارز آن است. چه بی ثباتی حکومت‌ها و تغییر سریع پادشاهی شرایطی ایجاد کرده بود که در آن توجّه به احوال جامعه و غمخواری از رعیت و برقراری عدالت و ممانعت از ستم جائران و زورمندان که در اصل از وظایف اصلی دولتمردان هر جامعه است در ظلمت نسیان و فراموشی فرو رفته بود و زمینه برای حکمرانی «چند تن خودکامه و مستبد [که] به نیروی سپاه و چوب و تیروکمان و شمشیر و سنان و دیگر وسایل جنگی، اراده‌ی خود را بر مردم تحمیل کرده و جز بهره‌گیری و کامجویی خود هدفی نداشته‌اند» (حلبی، ۱۳۸۴: ۲۱۸) فراهم آمده بود به طوری که پادشاهان و سلاطین اگرچه اندک ولی به صورت مطلق و بی بازخواست بر مردم عصر خود حکومت می‌کردند. و چون پایه‌ی این گونه فرمانروایی‌ها بر استبداد بوده و پایه استبداد بر ترس، نتیجه‌ی ترس قهراً دروغ‌گویی و ریاکاری است، بنابراین هر کس دروغ‌گوتر بوده بیشتر تقرّب یافته، و نیز کارزورگویی از بالادستان بر فرودستان سرایت کرده و نتیجه این شده است که گند و فساد در همه‌ی شئون کشوری و لشکری، ملی و سیاسی و

صور مختلف و نام‌های متعدد برقراری نظم در اجتماعات شهری و روستایی را عهده دار بودند با این حال اجرای حکم نهایی برعهده‌ی حکام بود و قانوندانی آنان ضروری می‌نمود، به اضافه که اینان می‌توانستند خود به انشاء فرمان پردازند و براساس مصالحی که مسلم می‌نمود، قانون وضع کنند» (شعبانی، ۱۴۷: ۱۳۷۱)

در دوران زندگی عبید که همزمان با دوره‌ی فترت و حکومت امرای محلی آل اینجو، آل مظفر و آل جلایر بود سلاطین و ملوک طوایف «با فرزندکشی و پدر و برادر کشی و آشنا و بیگانه‌کشی برای رسیدن به قدرت بریکدیگر پیشی می‌گرفتند» (روح الامینی، ۱۳۷۵: ۱۱۷) به گونه‌ای که شاید بتوان گفت هیچ دوره‌ای تا این اندازه دستخوش دگرگونی‌های حکومتی و شاهد قساوت، زشت کاری و جور و ستم حکام و امرا و استیلای فقر و جهل و انحطاط اخلاقی و به قول حافظ «صعب روزی، بلعجب کاری پریشان عالمی» (حافظ، ۱۳۷۲: ۲۴۶) نبوده است.

بنابراین در چنین عصری عبید تیرانتقادهش را به سوی سلاطین وقت نشانه رفته، در بیان خونخواری، غصب و ستمگری ایشان می‌گوید:

«پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند! ... چنگیزخان که امروزه به کوری اعدا در درک اسفل مقتدا و پیشوای مغولان است تا هزاران هزار بی گناه را به تیغ بی دریغ از پای در نیورد، پادشاهی روی زمین بر او مقرر نگشت» (عبیدزاکانی، ۱۳۷۴: ۱۲۸، ۱۳۶ و ۱۳۷) البته اگرچه قلم عبید نسبت به شاعر هم عصرش، حافظ - که او نیز در انتقاد از این حاکمان ظالم دادسختن داده است - بی پرواتر و قالب نوشته‌هایش هم برای بیان رویدادهای اجتماعی و تاریخی از قالب سروده‌های وی یعنی غزل مناسب‌تر است اما باز عبید با آگاهی بر این که «زبان سرخ سرسبز می‌دهد بر باد» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۸۹۳) جانب احتیاط را رعایت کرده در ترسیم چهره‌ی خداوندان زروزور به ندرت از چهره‌های تاریخی معاصر خود نام می‌برد و اغلب ویژگی‌های

«سلطان محمود سر به زانوی طلخک نهاده بود. گفت: تودیوثان را چه باشی؟

گفت: بالش» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۱۴۴)

و نیز تملق پرستی و چاپلوس پروری سلاطین زمان خود را نیز در چهره‌ی محمود

ترسیم کرده، در نکوهش ایشان می‌آورد:

«سلطان محمود در حالت گرسنگی بادنجان بورانی پیش آوردند، خوشش آمد

گفت: بادنجان طعمایست خوش. ندیمی در مدح بادنجان فصلی پرداخت. چون

سیر شد، گفت: بادنجان سخت مضر چیزی است. ندیم باز در مضرت بادنجان

مبالغتی تمام کرد. سلطان گفت: ای مردک نه این زمان مدحش می‌گفتی: گفت من

ندیم توام نه ندیم بادنجان، مرا چیزی می‌باید گفت: که تو را خوش آید نه بادنجان

را» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۸۷)

در حکایتی دیگر نیز، ضمن اشاره به آداب روز عید که در آن بزرگان و سلاطین بر

دیگران خلعت می‌بخشیده‌اند شاهان جامعه‌ی خویش را خرخوانده و از زبان طلخک

که به جای خلعت به او پالان داده بودند، آورده است: «ای بزرگان، عنایت سلطان در

حق من بنده از اینجا معلوم کنید که شما همه را خلعت از خزانه فرمود دادن و جامعه‌ی

خاص از تن خود برکنند و در من پوشانید» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۱۵۶)

علاوه بر خود شاهان، فرزندان، پدران، زنان، کنیزان و محارم ایشان نیز از آماج تیر

طنز عبید در امان نبوده‌اند به طوری که در داستان زیر فرزندان آنان را مایه‌ی بدبختی

و سیه روزی مردم دانسته و حکایت کرده است:

«زن طلخک فرزندی زایید. سلطان محمود او را پرسید که: چه زاده است. گفت:

از درویشان چه زاید جز پسری یا دختری؟ گفت: مگر از بزرگان چه زاید؟ گفت: ای

خداوند چیزی زاید بی‌هنجارگوی و خانه برانداز». (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۱۳۶)

عبید در نوادرات‌الامثال نیز، سلطان را به آتش تشبیه کرده و سفارش نموده است که:

«السُّلْطَانُ كَالنَّارِ إِنْ بَاعَدْتَهَا بَطَلَ نَفْعُهَا وَ إِنْ قَارَبْتَهَا عَظَمَ ضَرَرُهَا»

(عبیدزاکانی، ۱۳۸۷:۳۰۵) - سلطان همانند آتش است اگر از آن دور باشی فایده‌ی آن باطل شود و اگر به آن نزدیک گردی زیان آن بزرگ باشد. چنان که سعدی هم در باب دوّم گلستان در سیرت پادشاهان گوید «عمل پادشاه دوطرف دارد: امیدان و بیم جان و خلاف رای خردمندان باشد بدان امید در این بیم افتادن» (سعدی، ۱۳۶۹، ۷۰) از میان خاندان‌های حکومتی عصر عبید، تنها نام سه خاندان بنواینجو، جلایریان و آل مظفر در آثار عبید به چشم می‌خورد، که از سلاطین و شاهان آنان نیز، فقط شاه شیخ ابواسحاق، شاه شجاع، و سلطان اویس جلایری مورد مدح و ستایش عبید قرار گرفته و به صفاتی چون سخاوت، شجاعت، عدالت و... متصف شده اند.

هر چند به نظر می‌رسد ستایش آنان بیشتر برای دریافت صله و انعام بوده، والا وصف شاه شجاعی که «میل در چشم جهان بین» (حافظ، ۱۳۷۲: ۲۷۴) پدر کشیده و از ترس این که مبادا پسرش نیز، با او همان کند او را نیز از چشم سر محروم ساخته است از صاحب‌دل باریک بینی چون عبید مقبول نیست. گرچه شاید قسمتی از گفته‌های مبالغه آمیزش درباره‌ی شیخ ابواسحاق که حافظ هم از او به نیکی یاد کرده و سروده است:

«راستی خاتم فیروزه‌ی بواسحاقی خوش‌درخشید ولی دولت‌مستعجل بود»
درست باشد و وقتی می‌گوید: (حافظ، ۱۳۷۲: ۱۶۴)

«ابر دستت بر جهان باران رحمت ریخته برق تیغت در نهاد دشمنان آذر زده»
(عبیدزاکانی، ۱۳۸۴:۱۶۵)

در حقیقت هم شاه «عیاش و خوشگذرانی» (غنی، ۱۳۸۳: ۱۸۱) چون وی هم چون بذل و بخششی کرده باشد.

البته با توجه به وضعیت حاکم در دوره‌ی امیر مبارزالدین محمد که «مردی بسیار

سائس، مدبر، شجاع، قوی الاراده [اما] خونریز، سفاک، حریص و در امر دین اهل قشر و ظاهر پرست و ریاکار و متظاهر به دینداری [بوده] و در طاعت و عبادت راه افراط می‌پیموده»، (غنی، ۱۳۸۳: ۲۰۷) ایام حکومت اینان به طور نسبی بهتر بوده است و علاوه بر امید انعام داشتن و مورد مزبور، شعر دوستی و ادیب پروری آنان نیز در مدح ایشان عامل بوده است.

سخن آخر این که همچنان که در قصیده‌ی مشهور «موش گربه» به صورت تمثیلی آمده است متاسفانه شاهان جامعه‌ی وی به خصوص شاهی چون امیرمبارزالدین محمد که می‌کوشید از فرّشاهی و الهی (حکومت و دین) برخوردار باشد ولی صلاحیت آن را نداشت، «گربه‌ای بد فعال و عربده جوی و ماردنب و عقاب پیشانی و پراز مکروستان بوده» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۴: ۳۵۹) و با مردم به سان «ملک الموت» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۴: ۳۵۹) عمل کرده‌اند و هر وقت فرصت یافته‌اند بر مردم مظلوم و ستم‌دیده تاخته و در این کار خود، روز به روز هم بر حرص و ولعشان افزوده‌اند و به قول عبید قبل از توبه؛ «سالی یک دانه می‌گرفت از ما حال حرصش شده فراوانا این زمان پنج پنج می‌گیرد چون شده تائب و مسلمانا» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۴: ۳۶۱)

بنابراین عبید نه تنها امتناع از رویت خود آنان را سفارش کرده بلکه بدرفتاری دربانان آنها را هم مورد انتقاد قرار داده و در رساله‌ی صد پند آورده است:

«گرد در پادشاهان مگردید و عطای ایشان را به نقای دربانان ایشان بخشید» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۶۵۸)

۲- وزیران

«وزارت از مهمترین پایگاه‌های سلطنتی و اساس همه‌ی پایگاه‌های پادشاهی است»

«آصف عهد زمان، جان جهان تورانشاه که در این مزرعه جزدانه‌ی خیرات نکاشت»
(حافظ، ۱۳۷۲: ۲۷۱)

اما عبید در آثارش که قسمت عمده‌ی آن نیز، مربوط به اشعار وی می‌باشد بیشتر به مدح مبالغه آمیز رکن الدین عمیدالملک وزیر شاه شیخ ابواسحاق که از «اهل فضل و شعر و ادب بود» (غنی، ۱۳۸۳: ۱۳۶) پرداخت و مانند شاعران اغراق گوی گذشته و هم عصر خود ماه را چاکر و خورشید را غلام او شمرد و او را خداوند دل حاتم و هم مرتبه‌ی دارا و.. دانسته و گفته است:

«رکن دین خواجه‌ی مه چاکر و خورشید غلام که دل و مرتبه‌ی حاتم و دارا دارد در جهان همسر و همتاش نه بودست و نه هست به خدایی که نه انباز و نه همتا دارد...»
(عبیدزاکانی، ۱۳۸۴: ۱۸۷)

البته از دقت در این چکامه‌ها معلوم می‌گردد که اگرچه اکثریت وزرا خواه در دستگاه خلفا و خواه در دربار سلاطین، تجاوز به حقوق عمومی، و دستبرد به خزانه‌ی مملکت و ظلم و بیدادگری را امری مباح و عادی می‌شمردند» (راوندی، ۱۳۶۷: ج ۴، ۳۲۱) اما رکن الدین عمیدالملک وزیر، وضعیت نسبتاً متفاوتی داشته است.

وزیر دیگری که عبید از او یاد کرده، خواجه علاءالدین محمد است که نام او در اشعار عبید فقط در یک قصیده که از نغزترین و طنز آمیزترین سروده‌های عبید و در شکایت از قرض است یاد شده،

«مردم به عیش خوشدل و من در بلای قرض هر یک به کاروباری و من مبتلای قرض ...
خواجه علاء دولت دین آن که جز کفش هرگز کسی ندید به گیتی سزای قرض»
(حلبی، ۱۳۸۴: ۸۹)

اما از میان رسالات خود، رساله‌ی نوادرا لامثال را به وی تقدیم کرده و در مقدمه‌ی آن آورده است:

در خور ذکر است که در حکایات فارسی عبید، از وزیر سعید خواجه رشیدالدین فضل الله که در زمان غازان خان و اولجایتو و اوایل سلطنت ابوسعید بهادر شغل وزارت داشته و سرانجام به ابرام و کارشکنی خواجه علیشاه وزیر دیگر ابوسعید در سال ۷۱۸ «آن وزیر فاضل یگانه را به سن ۷۳ سالگی در نزدیکی تبریز دو نیمه کرده» (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵: ۳۲۸) و به طرز فجیعی کشته‌اند و نیز از فرزند وی خواجه غیاث الدین محمد که «ابوسعید وزارت خود را به پاداش خدمات خواجه رشید به او واگذشت» (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵: ۳۳۵) یاد شده است اما از آن حکایات جز خدمتگزاری غلامان ترک تازه رو بر ایشان و یهودی بودن و نزدیک بودن آنها با مردم و شوخی کردن ایشان با مشایخ و عارفان مشهور عصر خود نکته‌ی اجتماعی خاصی عاید نمی‌گردد. سخن آخر این که شاید بتوان گفت: عبید سیمای واقعی وزیران سده‌ی هشتم را در فصل پنجم از رساله‌ی تعریفات تحت عنوان «در خواجهگان و عادات ایشان» نشان داده است که بدون اشاره به فرد خاصی از وزرا و خواجهگان در کل آنها را لاف زن، خویشتن ستای، خودنما، بی شرم و حیا، توخالی، بیهوده سخن، بخیل، حریص، لئیم، حسود، خسیس و بی انصاف خوانده و مکر و حيله و زروگویی بر ضعیفان و ریا بر قدرتمندان و سلاطین و نفاق در عمل و دروغ در سخن را از عادات و به طنز و کنایه خارش در بدن را از امراض آنها دانسته و آورده است:

«اللاف و الوقاحه : مایه‌ی خواجهگان

الهیچ: وجودشان

المجوف: تواضعشان

الگزاف و السَّفه: سخنشان

اللؤم و الحرص و البخل و الحسد: اخلاقشان

الابله : آنکه برایشان امید خیر دارد.

شدی، پس همچنین حاجب شدی» (نظام الملک، ۱۳۸۴: ۱۵۹ و ۱۶۰)
بنابراین دارندگان این مقام دیوانی - لشکری که در واقع پرده داران و نگهبانان ویژه‌ی درگاه سلطان به حساب می‌آمدند که از قدرت و نفوذ خاصی برخوردار بودند به طوری که در نوشته‌های گذشتگان به خصوص در تاریخ بیهقی نام آنها مکرر به کاررفته و از نقش آفرینی آنان صحبت شده است.
عبید درساله‌ی صد پند خود از این گروه از دولتمردان جامعه‌ی خود نیز، یاد کرده و در بیان حال ایشان آورده است:

«حاجبی که با دیانت باشد دراین روزگار مطلبید» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۷۰)

۴- ندیمان:

ندیمان که همنشینان و ملازمان امرا و سلاطین بودند، به استناد آثار عبید اهل تظاهر و ریا بوده‌اند. و همچنان که در بحث پادشاهان در چهره‌ی تمثیلی ندیم سلطان محمود اشاره شد، اینان مطابق میل امرا صحبت کرده و علت دوگانه گویی خود را هم این گونه توجیه می‌کرده‌اند که ما ندیم سلطانییم و لاغیر.
علاوه بر مورد مذکور، عبید در رساله‌ی تعریفات نیز، آنها را مصداق بارز «صدق الامیر» دانسته و گفته است: «الندیم: خوشامد گو» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۰۶)

۵- ایلچیان:

ایلچیان که از شاغلان در دیوان برید بودند در معرفی آنها آمده است:
«ایلچی: سفیر، فرستاده‌ای که از کشوری به کشور دیگر می‌رفت یا برای امور مختلف مملکتی به ولایات سفر می‌کرد» (شریک امین، ۱۳۵۷: ۴۵)
این واژه به طور دقیق در معنی مذکور، در ابیات ذیل از قصیده‌ی موش و گربه به

کار رفته است:

«موشکی بود ایلچی زقدیم شد روانه به شهر کرمانا
نرم نرمک به گربه حالی کرد که منم ایلچی زشاهانان...»
(عبیدزاکانی، ۱۳۸۴: ۳۶۲)

منتقد اجتماعی زبردست سده‌ی هشتم، ایشان را غارت گر دانسته و در رساله‌ی تعریفات آورده است: «النهاب : ایلچی» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۱۹۸)

از میان ایلچیان کسانی بودند که به جهت ماموریت‌های ویژه‌ای که داشتند نامه‌ها را به سرعت تمام به مقصد مورد نظر می‌رساندند که در اصطلاح رایج آن زمان به زبان ترکی آنها را «چارپارایچلی» می‌نامیدند که معادل «پیک بادپای» فارسی است. در ضمن حکایتی آمده است: «نجاری زنی بخواست بعد از سه ماه پسری بیاورد. از پدرش پرسیدند: این پسر را چه نام نهیم؟ گفت: چون نه ماهه را به سه ماه آمده است او را چاپارایلچی نام باید کرد.» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۸۶)

شایان ذکر است که ایلچیان در عصر مغولان علاوه بر آنکه به عنوان مامور صلح در بین قبایل و طوایف مغول و ترک عمل می‌کردند «برحسب استدعای متظلمان و شاکیان از جانب خان، به ولایات رفته و به دعاوی مردم و رفع ظلم از آنها نیز اقدام می‌کرده‌اند [اما] چون خود آنها علوفه و علیق خود را در بین راه از مردم می‌گرفته‌اند، گاه وجود آنها سبب مزید شکایت می‌شده است» (راوندی، ۱۳۶۷: ج ۴، ۴۷۱)

۶- صاحبان دیوان :

صاحبان دیوان به عنوان «عده‌دار عایدات مملکت» (دهخدا، ۱۳۷۳، ۱۳۰/۹) «در هر ولایت حاکم کشوری به شمار می‌آمدند و رئیس کلیه‌ی صاحب منصبان ولایتی بودند» (میراحمدی، ۱۳۶۸، ۱۷۶)

صاحبان دیوان در عصر عبید، هرگونه ستمی را در حق زیردستان و مردم مظلوم ورنجیده‌ی ایران روا می‌دانستند به طوری که نازک گوی سده‌ی هشتم در جواب بازخواست خواجه شمس‌الدین محمدصاحب دیوان از پهلوان عوض که از سفر لرستان برای او به جای سگ تازی، گوش دراز و دم باریک و شکم لاغر باشد سگ بازاری آورده بود، از زبان وی گوید: «من دم و گوش نمی‌دانم اگر پنج روز این سگان در خانه‌ی خواجه باشند، از گرسنگی شکم چنان لاغر شوند که از حلقه‌ی انگشتری بجهند» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۱۷۶)

بعدها کلمه‌ی «مستوفی» جای آن را گرفت و امروز وزارت دارایی و سازمان برنامه و بودجه و حسابداری وزارتخانه‌ها جایگزین آن مقام شده است. در ضمن مقرری و مستمّری دانشمندان و شاعران را نیز صاحب دیوان پرداخت می‌کرد.

نقش آنان را در اشاره‌ها و اعتراض‌های حافظ هم می‌توان دید:

«صاحب دیوان ماگویی نمی‌داند حساب کاندرین طغرانشان جسته لله نیست»
(حافظ، ۱۳۷۱: ۹۶)

۷- مستوفیان :

مستوفی که در اصطلاح دیوانی «سردفتر اهل دیوان را گویند که از دیگر محاسبان حساب گیرد» (دهخدا، ۱۳۷۳: ج ۱۲، ۱۸۴۱۱) به عنوان محاسب عواید مالیاتی در جامعه‌ی عبید به عنوان شریک دزد و رفیق قافله عمل می‌کرده است، به طوری که عبید در تعریفات گوید: «المستوفی: دزد افشار» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۱۹۹)

۸- بیتکچی :

بیتکچی که دایره المعارف فارسی به عنوان «رئیس مستوفیان» (به سرپرستی مصاحب، ۱۳۸۳: ج ۱، ۴۸۳) و در فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران

«احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان کردم سوال صبحدم از پیر می فروش
گفتا نگفتنی است سخن گرچه محرمی درکش زبان و پرده نگهدار و می بنوش»
(حافظ، ۱۳۷۲: ۱۶۹)

عبید به عنوان یک مصلح دردمند و منتقد اجتماعی بی‌پروا در آن جامعه‌ی سفله سالار، زجر روحی خود را در زیر نقاب خنده و هزل چنان با ظرافت بیان می‌کند که می‌توان ادعا کرد، هیچ کس تا به حال نتوانسته آن گونه تازیانه‌ی انتقادش را برپیکر مجرمان روزگارش فرود آورد اما همچنان در امان ماند.

ایشان در رساله‌ی تعریفات «آن کس را که هرگز روی قاضی نبیند نیک بخت دانسته» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۰۵) و می‌گوید: «قاضی کسی است که همه او را نفرین می‌کنند و به سبب ظلم و نامردمی‌های او ریختن خونس حلال و خوردن و نوشیدن آن خوشگوار است. و نایب قاضی ایمان ندارد، وکیل قاضی حق را باطل می‌گرداند شاهد قاضی هم کسی است که هرگز راست نمی‌گوید» (عبید، ۱۳۸۷: ۲۰۱ و ۲۰۲)
وی در ادامه‌ی همان بحث مدعی شده که قاضیان روزگارش به جهت این که خوردن مال یتیمان و اموال وقفی را از هر چیزی مباح‌تر می‌دانند و اغلب مال حلال نمی‌خورند لذا بهشت را هرگز نخواهند دید. همچنین یاران ایشان را به رشوه‌گیری متهم کرده و گفته است:

«اصحاب القاضی: جماعتی که گواهی به سلف فروشند» (عبید، ۱۳۸۷: ۲۰۲)

عبید خویشان قاضی را تیره روزگار و شوربخت دانسته و همشینیان او را زرجوری و مال پرست خوانده و در بیان حرص و طمع‌ی که دامنگیر قاضی نمایان روزگارش شده بود آورده است: «چشم قاضی» ظرفی که به هیچ پر نشود» (عبید، ۱۳۸۷: ۲۰۴)
البته نیش انتقاد او در مورد قاضی نمایان جامعه‌ی بیمارش به همین جا ختم نمی‌شود بلکه در داستان‌های خود نیز، تازیانه‌ی برخاسته از طبع لطیف خود را بر

مقام قضاوت، علم و انصاف خود را به بستویی روغن فروخته» (پارسا نسب، ۱۳۸۷: ۱۸۰) و حق را باطل و باطل را موجه نشان می‌داده‌اند.

۱۰- نایبان

نایب در لغت نامه‌ی دهخدا به معنی «وکیل»، «جانشین»، «قائم مقام»، «خلیفه»، «گماشته» و کسی که کار دیگری را انجام دهد آمده است که جمع آن نایبان می‌باشد و منظور از نایبان که امروزه بیشتر آن را «معاون»، «قائم مقام» یا «جانشین» می‌خوانند کسانی بوده‌اند که در غیاب سران ملک و دیوانیان اعم از وزیران، صاحبان دیوان‌ها، حاجبان، قاضیان، شحنگان و غیره کار آنها را عهده‌دار بودند، اغلب موقعیت خوبی داشته و جزو خداوندان زر و زور به حساب می‌آمده‌اند.

در بیان ستمگری نایبان (عاملان و محاسبان) عصر عیید همین بس که، در حکایتی آمده است:

«دهقانی در اصفهان به درخانه‌ی خواجه بهاءالدین صاحب دیوان رفت. با خواجه سرا گفت که: با خواجه بگوی که خدایبیرون نشسته است و با توکاری دارد. با خواجه بگفت: به احضار او اشارت کرد. چون در آمد، پرسید که: تو خدایی، گفت: آری. گفت: چگونه؟ گفت: حال آنکه، من پیش از این، ده خدا، باغ خدا و خانه خدا بودم نواب تو، ده و باغ و خانه از من به ظلم بستند، خداماند!» (عییدزاکانی، ۱۳۸۷: ۱۱۶)

۱۱- تمغاچیان :

در فرهنگ لغت فارسی معین تمغاچی به معنی «کسی که به مال التجاره، پس از وصول مالیات و عوارض، مهر و علامت مخصوص می‌زده» (معین، ۱۳۷۱: ج ۱، ۱۱۴۱) آمده است.

از معروف بازشناسد، ورع تا کار به غرض نکند، خلق نیکو تا چون او را برنجانند
برخشم خویش غلبه کند و خدا را فراموش نکند» (غزالی، ۱۳۷۰: ۴۰۳)

اما با وجود همه‌ی این تاکیدات مثل دوره‌های قبل، اینان به جهت داشتن قدرت
و مکنّت، به هر بهانه‌ای مردم را مورد آزار و اذیت قرار داده، تجاوز به جان و مال
و ناموس مردم و انجام انواع کارهای خلاف شرع و عرف را بر خود روا می‌داشته‌اند
لذا حافظ، شاعر هم عصر عبید، مانند پیشینیان خود از جمله ناصر خسرو، سعدی و
مولوی زبان انتقاد گشوده و در رسوایی آنان سروده است:

«می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند»
(حافظ، ۱۳۷۲: ۱۴۰)

همچنین امیرمبارزالدین را به جهت سختگیری‌ها و ظاهر فریبی‌هایش محتسب
خوانده و گفته است:

«اگر چه باده فرح بخش و باد گل بی‌زاست به بانگ چنگ مخور می‌که محتسب تیز است»
(حافظ، ۱۳۷۲: ۸۵)

بنابراین با دیدن اعمالی نظیر آن چه که در کلام حافظ و عبید بدان پرداخته شد
عبید در رساله تعریفات ایشان را لایق جهنمی بودن دانسته و گفته است: «المحتسب:
دوزخی» (عبید، ۱۳۸۷: ۲۰۰)

۱۴- عوانان (سرهنگان):

عوانان به عنوان «مأمور اجرای دیوان و حسبت» (معین، ۱۳۷۱: ۲۳۶۳/۲) اگر چه
از ضعفای ظالمان به شمار می‌آمده‌اند اما ظاهراً از ظلم و ستم به مردم، لحظه‌ای دست
بر نمی‌داشته‌اند تا جایی که عارف بزرگی چون مولانا، در داستان نخچیران و شیر،
شیر را که در آن داستان مظهر ظلم و ستم است عوان می‌خواند و از زبان وحوش به

۱۶- عسسان:

عسس «جمع عاسّ است که به معنی شحنه‌ی شب باشد، ولی در فارسی، به هر صورت، بر مفرد اطلاق کنند» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۰ / ۱۴۰۰۷)

عسسان را که در واقع نگهبانان شب هستند تحت عنوان شبگرد، شبگردان، کوتوال، نوبتی، گزمه، داروغه و شبرو» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱ / ۱۴۰۰۷) نیز، نامیده‌اند.

اینان که مأمور پاسبانی از شهر به هنگام شب بوده‌اند اگر چه تعدادی از آنان در حفظ امنیت شهرها و دستگیری مجرمان و دزدان شب، بسیار کوشیده‌اند، ولی عده‌ای از آنها نیز، با استفاده از قدرت خود، مردم بی‌گناه را به بند کشیده و در حق آنها ستم کرده‌اند تا جایی که عبید برای پرده برداشتن از زورگویی و ستمگری ایشان آورده است:

«عسسی شهری را به قزوینی دادند. نماز دیگر خواجه‌یی را بگرفت که من عسسم و ترا به زندان باید بردن. گفت: عسس به روز کسی را نگیرد. گفت: شب ترا کجا یابم؟ مردم در میان آمدند، و او را منع کردند. گفت: سهل است؛ اگر کاری داری حالی با تو بسازیم اما ضمانتی بده که شب پیش من آیی. (عبید زاکانی، ۱۳۸۷: ۱۳۸ و ۱۳۹) و نیز، در غارتگری و باج گیری آنان گفته است:

«العسس: آن که شب راه زند و روز از بازاریان اجرت خواهد. (عبید، ۱۳۸۷: ۲۰۰)

نتیجه

خلاصه سخن این که نهاد حکومتی در عصر عبید به استناد آثار وی به طور کامل بیمار و فاسد، و سازمان اداری منحط و ناسالم بوده، زیرا؛

- سلاطین و امرا جاهل، ستمگر، مدیحه‌پسند، چالوس پرور، خودکامه، غاصب، متکبر، سفاک، حریص، کامجو، ریاکار، متظاهر به دینداری و آلوده به انحرافات اخلاقی

بوده‌اند.

- وزرا ظالمانه عمل می‌کرده‌اند.

- حاجبان بی ایمان بوده‌اند.

ندیمان مطابق میل امرا رفتار کرده و بر طبق مراد آنها سخن می‌گفته‌اند.

- ایلچیان غارت گر بوده‌اند.

- صاحبان دیوان رضایت خدا را فراموش کرده، در حق زیردستان و مردم مظلوم

ستم می‌کرده‌اند.

- مستوفیان به عنوان شریک دزد و رفیق قافله عمل می‌کرده‌اند.

- بتکچیان شغال صفت بوده‌اند.

- قاضیان در مقام قضاوت رفتار ظالمانه داشته، علم و انصاف خود را به کوزه‌ای

روغن می‌فروخته‌اند.

- نایبان، زورگو و ستمگر بوده، از مقام خود سوء استفاده می‌کرده‌اند.

- حاکمان اوقاف نا انصاف بوده‌اند.

- محاسبان سخت گیر، ظاهر فریب، اهل تزویر و آلوده به انحرافات اخلاقی

بوده‌اند.

- عوانان مظهر ظلم و ستم و گدایی و سالوسی بوده‌اند.

- عسسان راه زنی و باج گیری را پیشه‌ی خود ساخته و شحنگان رفتار تند و بی

رحمانه‌ای با مردم داشته‌اند.

ناگفته نماند که همه‌ی این اعمال زشت و رفتارهای تند و غاصبانه نظیر جاهلیت،

خودکامگی، انحطاط اخلاقی، دزدی و غارتگری ریشه در تداوم استیلا و حکومت

بیگانگان بیابانگرد و صحرانشینان بی تمدن بر مردم متمدن اما شکست خورده ایران

داشته است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن خلدون (۱۳۵۲) مقدمه‌ی ابن خلدون، ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم
۳. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۵) تاریخ مغول، انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم
۴. انوری، حسن، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، انتشارات طهوری، چاپ اول، ۱۳۵۵
۵. اوحدی، رکن الدین (۱۳۷۵) کلیات اوحدی اصفهانی (اوحدی مراغی)، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم
۶. پارسا نسب، محمد (۱۳۸۷) جامعه‌شناسی ادبیات فارسی، انتشارات سمت، چاپ اول
۷. حافظ شیرازی (۱۳۷۲) دیوان حافظ، به تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی، انتشارات نگاه، چاپ اول
۸. حلبی، علی اصغر (۱۳۸۴) زاکانی نامه، انتشارات زوار، چاپ اول
۹. خواندمیر (۲۵۳۵) دستورالوزراء، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات اقبال، چاپ دوم
۱۰. دایره‌المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب (۱۳۸۳) انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم
۱۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۳) امثال و حکم، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم
۱۲. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳) لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول
۱۳. راوندی، مرتضی (۱۳۶۷) تاریخ اجتماعی ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم
۱۴. روح الامینی، محمود (۱۳۷۵) نموده‌های فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی، انتشارات آگه، چاپ اول
۱۵. سعدی (۱۳۷۰) کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی و عباس اقبال آشتیانی، انتشارات فروغی، چاپ پنجم

۱۶. شریک امین، شمس (۱۳۵۷) فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول، فرهنگستان ادب و هنر ایران، تهران، چاپ اول
۱۷. شعبانی، رضا (۱۳۷۱) مبانی تاریخ اجتماعی ایران، نشر قومس، چاپ دوم
۱۸. عبید زاکانی، عبیدالله (۱۳۷۴) اخلاق الاشراف، به تصحیح و توضیح علی اصغر حلبی، انتشارات اساطیر، چاپ اول
۱۹. عبید زاکانی، عبیدالله (۱۳۸۷) رساله‌ی دلگشا به انضمام رساله‌های تعریفات، صد پند و نوادر الامثال، به تصحیح و ترجمه و توضیح علی اصغر حلبی، انتشارات اساطیر، چاپ دوم
۲۰. عبید زاکانی، عبیدالله (۱۳۸۴) کلیات عبید زاکانی، به تصحیح و تحقیق و شرح و ترجمه پرویز اتابکی، انتشارات زوار، چاپ چهارم
۲۱. غزالی، امام محمد (۱۳۷۰) کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، انتشارات گنجینه، چاپ اول
۲۲. غنی، قاسم (۱۳۸۳) تاریخ عصر حفاظ، انتشارات زوار، چاپ نهم
۲۳. ماهیار، عباس (۱۳۸۵) شرح مشکلات خاقانی، دفتر پنجم، گنجینه اسرار، انتشارات جام گل، چاپ اول
۲۴. معین، محمد (۱۳۷۱) فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم
۲۵. مولوی، مثنوی معنوی (۱۳۸۳) به سعی و اهتمام رینولد الین نیکلسون، انتشارات امیرکبیر، چاپ پانزدهم
۲۶. میراحمدی، مریم (۱۳۶۸) نظام حکومت ایران در دوران اسلامی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
۲۷. نسوی، محمدبن احمد بن علی (۱۳۸۴) سیرت جلال الدین منکبرنی، به کوشش مینوی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم
۲۸. نظام الملک طوسی (۱۳۴۸) سیاست نامه، شرکت سهامی کتاب‌های حبیبی، چاپ اول



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی